

سیاحت غرب

سرنوشت ارواح پس از مرگ

www.ketab.ir

مؤلف: محمد حسن نخعی قوچانی

نجفی قوچانی، محمدحسن، ۱۲۵۶ - ۱۳۲۲.
 عنوان و نام پدیدآور: سیاحت غرب: سرنوشت ارواح پس از مرگ
 مؤلف محمدحسن نجفی قوچانی.
 مشخصات نشر: قم: انتشارات گل پوش، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
 شابک: ۰-۰۵-۶۸۷۸-۶۲۲-۹۷۸ • وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 عنوان دیگر: سرنوشت ارواح پس از مرگ.
 موضوع: نجفی قوچانی، محمدحسن، ۱۲۵۶ - ۱۳۲۲. -- سرگذشت نامه
 موضوع: معاد • موضوع: زندگی پس از مرگ (اسلام)
 رده بندی کنگره: BP۲۲۲/۲۲ • رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۴ • شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۶۲۷۱۴

سیاحت غرب

سرنوشت ارواح پس از مرگ

مؤلف: محمدحسن نجفی قوچانی

ناشر: انتشارات گل پوش

تنظیم و صفحه آرایی: لیلا شهریار

طراح جلد: سهیل صمدی بهرامی

لیتوگرافی: قم، نقش

چاپخانه: قم، وفا

نوبت چاپ: دوم، بهار ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰ جلد

شابک: ۰-۰۵-۶۸۷۸-۶۲۲-۹۷۸

مرکز پخش: تهران، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری،

پاساژ کوثری، طبقه ی هم کف، پلاک ۱۵، تلفن: ۰۲۱۳۰۷۰۳۸۰۳

«حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر می باشد.»

سازمان

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه مؤلف.....
۸.....	سرانجام مُردم.....
۱۰.....	نکیر و منکر.....
۱۶.....	آشنایی با «هادی».....
۲۰.....	بررسی اعمال عمر.....
۲۱.....	فشار قبر.....
۲۳.....	توشهٔ سفر.....
۲۴.....	بی‌مه‌ری بازماندگان.....
۲۶.....	ملاقات امام زادگان و علما.....
۲۹.....	جدایی از «هادی».....
۳۱.....	آشنایی با سپاه.....
۳۸.....	منزل اول بدون هادی.....
۳۹.....	آسایش موقت.....
۴۰.....	گوشه‌ای از کیفر کردار.....
۴۳.....	ورود به شهر ولایت.....
۴۵.....	در شهر «محبت».....

- ۴۸..... دیدار مجدد با هادی
- ۵۱..... پاداش متعه
- ۵۴..... سرزمین شهرت
- ۵۹..... سرزمین شکم پرستی
- ۶۰..... وادی زشتیها و زیباییها
- ۶۱..... شهوت زبان
- ۶۴..... ورود به وادی السلام
- ۸۰..... در سرزمین حرص
- ۸۱..... سرزمین حسد
- ۹۳..... فروزان شدن آتش عشق
- ۱۰۷..... انتقام در برهوت
- ۱۱۷..... ورود به صحرای برهوت

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ يَوْمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

درود بی‌پایان بر پیغمبر اسلام و اولاد او باد که پزشکان تن و روان
مردمانند، و از سخنان اوست:

«دوستی دنیا بیمار ی بزرگی است که همه بیماری‌های

دنیا شاخ و برگ اوست و یادآوری از مرگ داوری آن

بیماری است».

اما بعد، این بنده خدا می‌گوید: پیش از این، یعنی در سال یکهزار و سیصد
و هفت شمسی، گزارشات خود را از آغاز آموزگاری تا به انجام نوشتم، و نام آن
نامه را «سیاحت شرق» نهادم، و در این هنگام که سال یکهزار و سیصد و
دوازده شمسی است، گزارشات برزخی خود را می‌نویسم و نام این نامه را
«سیاحت غرب» می‌نهم، تا یادگاری از من، و ملت اسلام را پند باشد. پر
روشن است که بدن عنصری و مادی جهان طبیعت، حجابی است ضخیم، و

پرده‌ای است سخت بر روی دیدهٔ انسان از جهان دیگر، و انسان به مردن و بیرون شدن از این جهان مادی و برطرف شدن این پرده، می‌بیند و می‌رسد به چیزهایی که پیش از این نمی‌دید و نمی‌رسید.

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ عَنْ هَذَا، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ، فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ

حَدِيدٌ﴾^۱

سرانجام مردم

پس از یک دوره بیماری طولانی سرانجام مردم، و دیدم که ایستاده‌ام و بیماری جسمی که داشتم ندارم و تندرستم، و خویشان من در اطراف جنازه برای من گریه می‌کنند، و من از گریه آنها اندوهگینم و به آنها می‌گویم: من نمرده‌ام، بلکه بیماری‌ام دفع شده است، ولی کسی گوش به حرف من نمی‌کند. گویا مرا نمی‌بینند و صدای مرا نمی‌شنوند. دانستم که آنها از من دورند. و من با دید آشنایی و دوستی به آن جنازه می‌نگرم، بخصوص بشرهٔ چپ آن را که برهنه بود و چشمهای خود را به آنجا دوخته بودم.

بعد از غسل و دیگر کارها جنازه را به طرف قبرستان بردند، من هم جزو مشیتین^۲ رفتم. در میان آنها بعضی از جانوران وحشی و درندگان از هر قبیل می‌دیدم و از آنها وحشت داشتم، ولی دیگران وحشت نداشتند و آنها نیز

۱. به راستی که تو از این امر غافل بودی، تا اینکه ما پرده را از جلو چشم تو کنار زدیم، لذا امروز چشمانت

نیز می‌بیند، «سوره ق، آیه ۲۲».

۲. تشییع کنندگان.

نسبت به آنان اذیتی نداشتند، گویا اهلی و به آنها مأنوس بودند.

جنازه را به گور سرازیر نمودند، من در گور ایستاده بودم و تماشا می‌کردم و در آن حال مرا ترس و وحشت گرفته بود، به ویژه هنگامی که دیدم در گور جانورهایی پیدا شدند و به جنازه حمله ور گردیدند، ولی آن مردی که در گور جنازه را خوابانید متعرض آن جانورها نشد، گویا آنها را نمی‌دید. و از گور بیرون شد. من از جهت علاقمندی به جنازه، برای بیرون نمودن آن جانوران داخل گور شدم، ولی آنها زیاد بودند و بر من غلبه داشتند؛ و دیگر آنکه مرا چنان ترس فراگرفته بود که تمام اعضای بدنم می‌لرزید. از مردم دادرسی خواستم، ولی کسی به دادم نرسید و همه مشغول کار خود بودند، گویا هنگامه میان‌گور را نمی‌دیدند.

ناگهان اشخاص دیگری در گور پیدا شدند که با کمک آنها آن جانوران فرار نمودند، خواستم از آنها بپرسم که: چه کسانی هستند؟ گفتند:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^۱ و ناپدید شدند.

پس از فراغت از این هنگامه، ملتفت شدم که مردم سرگور را پوشانیده‌اند و مرا در میان گور تنگ و تاریک، ترک کرده‌اند. و می‌بینم آنها را که رو به خانه‌هایشان می‌روند و حتی خویشان و دوستان و زن و بچه خودم که شب و روز در صدد آسایش آنها بودم، از بی‌وفایی آنان بسی اندوهناک شدم و از خوف و وحشت گور و تنهایی، نزدیک بود دلم بترکد.

۱. به راستی که کارهای نیک، بدیها و کارهای زشت را از بین می‌برند «سوره هود، آیه ۱۱۴».

نکیر و مُنکر

با حال غربت و وحشت فوق‌العاده و یأس از غیر خدا، در بالا سر جنازه نشستیم. کم‌کم دیدم قبر می‌لرزد و از دیوارها و سقف لَحْد خاک می‌ریزد، بخصوص از پایین پای قبر که بسیار تلاطم داشت، کأنه جانوری می‌خواهد آنجا را بشکافد و داخل قبر شود. بالاخره آنجا شکافته شد، دیدم دو نفر با رویهای موحش^۱ و هیكل مهيب^۲، مثل دیوهای قوی هیكل داخل قبر شدند که از دهان و دو سوراخ بینی‌هایشان دود و شعله آتش بیرون می‌آمد، و گرزهای آهنین که با آتش سرخ شده بود و برقه‌های آتش از آنها می‌جست در دست داشتند. صدای رعد آسا که گویی زمین و آسمان را به لرزه در آورد از جنازه پرسیدند: «مَنْ رُبُّكَ؟» یعنی پروردگارت کیست؟

من از ترس و وحشت نه دل داشتم و نه زبان. در این فکر بودم که جنازه بی‌روح چگونه جواب اینها را خواهد داد، و یقیناً با آن گرزها خواهند زد و قبر را پر از آتش خواهند نمود و با آن وحشت مالاکلام^۳ این آتش سوزان هم سربار خواهد شد، پس بهتر است که جواب بگویم.

توجه نمودم به سوی حق و چاره ساز بیچارگان و کارساز درماندگان. و در دل متوسل شدم به علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)؛ چون او را به خوبی می‌شناختم و دادرِس درماندگان می‌دانستم و دوستش می‌داشتم، و قدرت و توانایی او رادر همه عوالم و منازل نافذ می‌دانستم.

۱. وحشتناک

۲. بیمناک

۳. غیر قابل بیان.

و این یکی از نعمتها و چاره سازی‌های خداوند بود که در چنین موقع وحشت و خطرناک که آدمی از هوش بیگانه می‌شود؛ که «و تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ، وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ»^۱ آن وسیله بزرگ را به یاد آدمی می‌آورد.

به مجرد خطور و الهام این فکر، قلبم قوت گرفت و زبانم باز شد. چون سکوت و لاجوابی من به طول انجامیده بود، آن دو سائل با غیظ و شدت مالاکلام دوباره سؤال نمودند: «خداوند و معبود تو کیست؟» به صورت و هیبتی که صد درجه از اولی سخت‌تر و شدیدتر بود. و از شدت غیظ صورتشان سیاه، و از چشمهایشان برق آتش شعله می‌زند، و گرزها بالا رفت و مهبهای زدن شدند. مثل اول نفرسیدم، با صدای ضعیف گفتم: معبود من خدای یگانه بی همتاست.

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِينُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲

این آیه شریفه را که در دنیا در تعقیب نماز صبح به خواندن آن مداومت داشتم، محض اظهار فضل برای آنها خواندم، که خیال نکنند بنی آدم فضلی و کمالی ندارند، چنانکه روز اول برخلقت بنی آدم اعتراض نمودند که: «غیر از فساد و خونریزی چیزی در آنها نیست»^۳.

۱. و مردم را در قیامت مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند. «سوره حج، آیه ۲».

۲. سوره حشر، آیات ۲۲ تا ۲۴.

۳. آیه ۳۰ از سوره بقره.

بالجمله: پس از تلاوت آیه شریفه در جواب آنها، دیدم غضب آنها شکست، و گرفتگی صورتشان فرو نشست. حتی یکی به دیگری گفت:

معلوم است که این شخص از علمای اسلام است، لذا سزاوار است که بعد از این به طور نزاکت از او سؤال شود.

ولی دیگری گفت: چون مناسبات رفتار ما با این شخص، جواب سؤال آخری است و آن هنوز معلوم نیست، ما باید به مأموریت خود عمل نموده و وظایف خود را انجام دهیم، و این شخص هر که باشد عناوین و اعتبارات در نظر ما اعتباری ندارد.

سؤال نمودند: «مَنْ نَبِيَّكَ؟» پیغمبر تو کیست؟

در این هنگام که طیش قلب من کمتر و زبانم بازتر و صدایم کلفت‌تر گردیده بود، جواب دادم:

«نَبِيَّ وَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ ﷺ»

-پیامبر من و فرستاده خدا به سوی همه مردم، حضرت محمدبن عبدالله خاتم پیامبران و سرور فرستادگان خدا ﷺ است.

در این هنگام غیظ و غضبشان بالکلیه رفت، و صورتشان روشن گردید، و ترس و وحشت من نیز برطرف شد.

بعد از کتاب و قبله و امام علی و خلیفه رسول الله ﷺ سؤال نمودند، جواب دادم:

وَكِتَابِ قُرْآنٍ كَرِيمٍ. وَقَدْ نَزَّلَ مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ عَلَى نَبِيِّ حَكِيمٍ، وَ قِبْلَتِي
الْكَعْبَةُ وَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ. «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ، فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ».^۱
الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ ظَاهِرًا، وَ بَاطِنًا الْحَقُّ الْمُتَعَالَى. «وَحَيْثُ وَجَّهْتُمُ لِلَّذِي
فَطَرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا، وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲ وَ لِمَتَى خُلُقَاءُ
نَبِيِّ إِبْنِي عَشَرَ إِمَامًا، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ آخِرُهُمْ حُجَّةُ ابْنِ
الْحَسَنِ، صَاحِبِ الْقَصْرِ وَالزَّمَانِ، مُفْتَرِضُو الطَّاعَةِ، وَ مَعْصُومُونَ مِنْ
الْخَطَا وَ الزَّلَلِ، شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ.

کتاب من قرآن کریم است که به تدریج از سوی پروردگار مهربان بر پیامبر حکیم نازل
شده است. و قبله من، همان کعبه و مسجدالحرام است [که خداوند در قرآن فرمود: «هر
کجا بودید، روی به سوی آن کنید». قبله ظاهری ام مسجدالحرام، و قبله باطنی من، خود
خداوند متعال است] که حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «من استوار و مستقیم، روی و تمام
وجود خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفرید و هرگز از مشرکان
نیستم». و امامان من همان جانشینان دوازده گانه پیامبرم می‌باشند، که اولین آنان
علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرین آنان حضرت حجت بن الحسن علیه السلام صاحب عصر و
زمان است، که فرمانبرداری از آنان واجب است، و ایشان از هر گناه و لغزشی معصومند، و
در دنیا گواه [بر اعمال ما] بوده، و در آخرت از ما شفاعت می‌کند.

و یک یک اسامی و نسبت و حسب آن بزرگواران را برای آنها شرح دادم.

۱. سورة بقره، آیه ۱۵۰.

۲. سورة انعام، آیه ۷۹.

گفتم: برای شما مفصل‌تر از این لازم است. زیرا که شما از اول دربارهٔ ما بدگمان بودید و بر خلقت ما اعتراض نمودید، با اینکه بر فعل حکیم نمی‌بایست اعتراض نمود و من از آن روزی که اعتراض شما را فهمیدم، از شما دقّ دلی پیدا کردم، حتی آنکه متعهد شدم که اگر مجالی بیابم از شما سؤالاتی بنمایم و چون و چرایی در اندازم، ولی حیف که با این گرفتاری و مضيقه، مجالی برایم باقی نمانده است.

با لب دمساز خود گر جفتمی همچو نی، من گفتنی‌ها گفتمی

سکوت نمودم و منتظر بودم که چه سؤالی بعد از این می‌کنند. فقط پرسیدند: این جوابها را از کجا می‌گویی؟ و از که آموختی؟

من از این سؤال به فکر فرو رفتم و ادله و براهینی که در دار غفلت و جهالت و خطا و سهو مرتّب نموده بودیم، از کجا در مآده و یا در صورت و یا در شرایط انتاج آن سهو و خطایی روی نداده باشد؟ از کجا که عقیم را مُنتج خیال نکرده باشیم؟ و از کجا که آنها به موازین منطقیّه درست در بیایند؟ و از کجا که آن موازین، موازین واقعیّه باشد؟ و خود ارسطو که مَقْنَن^۱ آن موازین است، به خطا نرفته باشد؟ و چه بسا که در همان عالم ملتفت به بعضی از لغزشها نشویم. علاوه بر این، بر فرض صحت و درستی آن براهین، آنها فقط و فقط در آن عالم که خانهٔ کوری و نادانی است، محل حاجت هستند. چون آنها حکم عصا را دارند. و شخص کور تنها در مواضع تاریک و ظلمتکده‌ها محتاج

به عصا می‌باشد، و در این عالم که واقعیات به بالاترین درجه روشن و چشمها تیزتر هستند، جای عصا نخواهد بود. پس اینها چه از من می‌خواهند؟

خدایا! من تازه مولد این جهانم! و اصطلاح اهل آن را نیاموخته‌ام؛ به حق علی بن ابی طالب علیه السلام مددی کن!

من در این فکر و مناجات بودم که ناگهان نمره آنها همچون صاعقه‌ای آسمانی بلند شد که «بگو آنچه گفتمی، از کجا گفتمی؟»

نظر کردم و موجودی را دیدم که هیچ چشمی چنان صورت خشمین را نبیند! که چشمهای برگشته و سرخ شده همچون شعله آتش، و صورت سیاه و دهان باز همچون دهان شتر، و دندانهای بلند و زرد، و گرزها را بلند نموده و مهتای زدن هستند.

از شدت وحشت و اضطراب از هوش بیگانه شدم و در آن حال کأنه مُلْهَم شدم و به صورت ضعیف و در حالی که از ترس، چشمم را خوابانده بودم، جواب دادم: «ذَلِكَ أَمْرُ هَدَانِي اللَّهُ إِلَيْهِ»^۱

و از آنها شنیدم که گفتند: «نُم، نَوْمَةُ الْعَرُوسِ»^۲ و رفتند و گویا من با همان حال با خواب رفتم و یا بیهوش شدم، ولی حس کردم که از آن اضطراب راحت گردیدم.

۱. این امری است که خداوند مرا بدان هدایت فرموده است.

۲. مانند خواب عروسان، خوش بخواب.